

مبانی قرآنی قواعد فقهی (اتلاف، الزعیم غارم، العقود تابعه للقصود، احسان، تسلط)

سیده معصومه فاطمی^۱

چکیده

قواعد فقهی مانند قاعده‌ای کلی است که فروع و مصادیق بسیاری در اعمال انسان را پوشش می‌دهد و راه‌گشای دینی آنهاست. قواعد فقهی برآمده از منابع اربعه فقهی است که مهمترین آنها قرآن کریم است. قواعد فقهی اتلاف، الزعیم غارم، العقود تابعه للقصود، احسان و تسلط از جمله قواعد فقهی مهم هستند که مقاله حاضر با روش توصیفی-تحلیلی با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و تفسیری، مبانی قرآنی این قواعد را بررسی می‌کند. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که قواعد فقهی مذکور همگی از مبانی قرآنی محکم و استوار برخوردار هستند.

واژگان کلیدی: مبانی قرآنی، قاعده اتلاف، قاعده الزعیم غارم، العقود تابعه للقصود، قاعده احسان، قاعده تسلط.

۱. مقدمه

قرآن کریم به عنوان مهمترین منبع فقهی همواره مورد توجه فقها بوده است. درعین حال غالب احکام فقهی وابسته به روایات معصومین علیهم‌السلام است و برخوردار از فقه شیعه از این گنجینه شاید نقش قرآن کریم در استنباط احکام فقهی را کم‌رنگ جلوه داده است. با توجه به اهمیت اول منبع فقهی یعنی، قرآن کریم لازم است در راستای کشف احکام فقهی بیش از پیش به این منبع مهم توجه شود و تا حد امکان دلالت‌های فقهی آن کشف شود. قواعد فقهی به عنوان قوانین کلی مورد استفاده در جزئیات و فروع مطرح هستند که از همین منابع اربعه استخراج شده‌اند، ولی استناد به آیات

۱. دانش پژوه دکتری تفسیر تطبیقی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم العامیه، قم، ایران.

قرآن در برخی قواعد فقهی نیز کمتر به چشم می خورد. از این رو، لازم است با بررسی مبانی قواعد فقهی در نمایش پررنگ تری از آیات قرآن به عنوان مبانی این قواعد تلاش شود. در همین راستا مقاله حاضر در پی آن است که با بررسی چهار قاعده فقهی همچون قاعده اتلاف، قاعده الزعیم غارم، قاعده العقود تابعه للقصود، قاعده احسان و قاعده تسلط، استنادات قرآنی این قواعد را بررسی کند.

۲. قاعده اتلاف

۱-۲. تعریف قاعده

از جمله قواعد مشهور فقهی که فقها در مورد ضمان به آن تمسک جستند، قاعده اتلاف است. مفاد قاعده اتلاف در «من أتلف مال الغير فهو له ضامن» مندرج است. معنای قاعده این است که هرکس مال دیگری را بدون اجازه او تلف یا مصرف کند و یا مورد بهره برداری قرار دهد ضامن صاحب مال است. (بجنوردی، ۱۴۱۹، ۳/۱) اگر کسی مال و یا منافع مترتبه بر مالی را به هر سببی، عالماً یا جاهلاً تلف کند ضامن صاحب مال محسوب می شود و باید مثل و یا قیمت آن را به صاحب مال ادا کند (مکارم، ۱۴۱۱، ۲/۱۹۳).

۲-۲. دلیل قرآنی قاعده

اندیشمندان اسلامی، قاعده اتلاف را به آیه: «فَمَنْ اِغْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اِغْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ» (بقره: ۱۹۴) مستند کرده اند. در این آیه می فرماید: «اگر ظلم و تجاوزی به شما شد، شما نیز همانند آن به او ظلم کنید». از آنجا که تلف کردن مال دیگری بدون اذن و رضایت او، اعتدای به آن شخص محسوب می شود، پس به مقتضای آیه، شخص معتدی علیه می تواند حقتش را بازپس گیرد (بجنوردی، ۱۴۱۹، ۲/۲۵).

۳-۲. موافقین دلالت آیه بر قاعده

این آیه دلالت واضحی دارد بر اینکه اگر کسی مال دیگری را بدون اجازه و رضایت او تلف کند، پس او ضامن آن مال است. (فاضل، ۱۳۸۳، ص ۴۶) شیخ طوسی و ابن ادریس از متأخرین فقها آیه را اعم از مورد جنگ دانسته اند و برای قاعده اتلاف و ضمان مثلی و قیمی به این آیه استناد کرده اند. شیخ

طوسی در المبسوط این‌گونه بیان داشته است: «اموال دوگونه‌اند: حیوان و غیر حیوان. غیرحیوان نیز دوگونه است: اموالی که مثل دارد و اموالی که مثل ندارد. چنان‌که غاصب، چیزی از این اموال را غصب کند اگر مال، باقی است ضامن، اصل آن است و اگر مال تباه‌شده باشد به دلیل آیه: «فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَیْكُمْ» ضامن، مثل آن است» (طوسی، ۱۳۸۷، ۶۰/۳).

مفسرین نیز به عمومیت آیه اشاره کرده‌اند. شیخ طوسی، طبرسی، جوادی آملی، قرطبی و... ذیل آیه شریفه برای بحث ضمان مثلی و قیمی به این آیه اشاره کرده‌اند. در تفسیر الجامع لأحكام القرآن قرطبی که متعلق به اهل سنت است به آیه ۱۹۴ سوره بقره به ترتیبی که عرض شد، استدلال شده است. بعد قرطبی روایتی را از طریق خودش نقل می‌کند که مضمونش این است: «روزی پیغمبر ﷺ در خانه عایشه میهمان بود که صفیه همسر دیگر حضرت، کاسه آشی را برای پیغمبر ﷺ می‌فرستد. عایشه از این قضیه ناراحت می‌شود و کاسه آش را می‌شکند. حضرت به او می‌فرماید: «تو ضامن کاسه‌ای که شکستی هستی و باید برای جبران خسارت: «قال: إناء إناء و طعام بطعام» که جمله: «إناء إناء»، در مثلی باید مثل و در قیمتی باید قیمت پرداخت شود.

۲-۴. مخالفین دلالت آیه بر قاعده

آیت الله مکارم این آیه را مستند قاعده ائتلاف ندانسته است. او معتقد است این آیه به قرینه سیاق، ناظر به جنگ و جهاد است و مربوط به قصاص نفس است و به خاطر همین در آیه تعدی از جانبین تعبیر شده است و این واضح است که مسئله ضمان به تلف از این قبیل نیست. (مکارم، ۱۴۱۱، ۲/۲۴۲) مرحوم خوئی در مصباح الفقاهه پس از بیان استدلال برخی از فقها به این آیه برای اثبات ضمان مثلی و قیمی می‌نویسد: «چنین استظهاری از آیه، منوط به پذیرش مقدماتی است که اثبات آنها مشکل است. بنابراین، آیه از بیان ضمان ساکت است، اما مقدماتی که مرحوم خوئی بیان کرده و پاسخ داده است عبارتند از:

- «ما» در «مااعتدی» موصوله باشد نه مصدریه؛

- مراد از ما موصوله در آیه «شیء معتدی به» باشد. آن گاه معنای آیه این گونه می شود: «فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ الشَّيْءِ الَّذِي اعْتَدَى بِهِ عَلَيْكُمْ؛ اعتدا کنید همانند آن شیئی که به وسیله آن به شما اعتدا شده است»؛

- اینکه از «مثل» در آیه شریفه مثل در مثلی و قیمت در قیمی، فهمیده شود. مرحوم خوبی معتقد است اگر کسی بتواند این مقدمات را اثبات کند، می تواند ادعا کند از آیه شریفه، ضمان مثلی و قیمی مستفاد است. سپس هر سه مقدمه را بدین شکل رد می کند: مقدمه اول مردود است؛ زیرا قرینه ای بر اینکه کلمه ما در آیه، موصوله باشد، وجود ندارد و از طرفی محتمل است کلمه ما، مصدریه غیرزمانیه باشد؛ یعنی معنای آیه این گونه شود: «اعتدوا علیه بمثل اعتدائه علیکم». در این صورت آیه مختص به اعتداء به افعال می شود؛ یعنی مماثل اتلاف اتلاف است نه ضمان. به هر حال چنین احتمالی مانع از استدلال به آیه برای اثبات ضمان مثلی و قیمی می شود. مقدس اردبیلی بر این احتمال که کلمه ما، مصدریه است تصریح کرده است. مقدمه دوم نیز مردود است؛ زیرا قرینه ای بر اینکه مراد از شیء، معتدی به یعنی، اعیان خارجی باشد، وجود ندارد بلکه محتمل است که مراد از شیء فعل باشد؛ یعنی همان اعتدا. بنابراین، اگر ما موصوله هم باشد، نمی توان ضمان مثلی را از آیه برداشت کرد.

مقدمه سوم نیز مردود است؛ زیرا قرینه ای بر اینکه ضمان مثل در مثلی و ضمان قیمت در قیمی از آیه اراده شده باشد، وجود ندارد؛ زیرا از کلمه مثل نمی توان چنین برداشت کرد چون مماثله مقتضی چنین معنایی نیست بلکه معنای آن اعم است.

نتیجه اینکه نمی توان از آیه شریفه، ضمان مثلی و قیمی را برداشت کرد. (خوبی، بی تا، ۱۴۷/۳) امام خمینی رحمته الله علیه نیز در جلد اول کتاب بیع بعد از نقل اقوال کسانی که به آیه مذکور (بقره ۱۹۴) برای اثبات ضمان مثل در مثلی و قیمت در قیمی استدلال کرده اند اشکالاتی را به استدلال ایشان وارد کرده و فرموده است که آیه مربوط به حرب و قتال است؛ زیرا در ضمن آیات حرب آمده است. بنابراین، بر مانحن فیه که یک امر مالی و مربوط به ضمان است دلالت ندارد و نمی توان برای این امر به آیه استدلال کرد. نحوه استدلال ایشان بدین شکل است: «شکی نیست که آیه شامل مورد

مقابله به مثل در جنگ و جهاد می شود اگر گفته نشود که مختص به آن است، چون این آیه در سیاق آیات جهاد آمده است مانند: «وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ وَ قَوْلُهُ تَعَالَىٰ وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ لِلَّهِ فَإِنْ ائْتَبَهُوَا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ. الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ثُمَّ قَالَ تَعَالَىٰ وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ».

به هر حال این قسمت از آیه: «فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه» یا مختص به جنگ و جهاد است که در این صورت دلالتی بر ضمان ندارد یا اینکه اعم از این مورد است که در این صورت، مقابله به مثل در جنگ و جهاد داخل در آن است، پس نمی توان مورد جنگ را از آیه اخراج کرد و آیه را به مورد مقابله به مثل در اموال قرار داد. بنابراین، وقتی پذیرفته شود که مورد جنگ و جهاد قطعاً داخل در آیه هست آن گاه اراده مثلیت در معتدی به ممکن نیست؛ زیرا چنین چیزی در مورد جنگ قابل تصور نیست. اگر در جنگی، ده مرد کشتند، بیست دست قطع کردند، سی چشم کور کردند با بحث مماثلت در معتدی به معنای آیه این می شود که شما نیز باید ده مرد بکشید، بیست دست قطع کنید و سی چشم کور کنید، ولی به چنین مطلبی احدی ملتزم نشده است و این نشان می دهد که اراده مماثلت در معتدی به از آیه فهمیده نمی شود. بنابراین، آیه دلالت بر ضمان ندارد. (خمینی، ۱۴۲۱/۱، ۴۸۰)

۲-۵. قول مختار

به نظر می رسد آیه شریفه برای اثبات قاعده اتلاف کافی نیست چون در آیه آمده است: «فمن اعتدى». این بدین معناست که کسی که از روی قصد و اختیار ظلم کرد، ولی در قاعده اتلاف اگر کسی چه با قصد و اختیار و چه بدون قصد، مال کسی را بدون رضایتش تلف کرد، ضامن است. بنابراین، دلیل اخص از مدعاست.

۳. قاعده الزعیم غارم

۳-۱. تعریف قاعده

از دیگر قواعد مشهور فقهی، قاعده الزعیم غارم است. زعیم در لغت به معنی ضامن، کفیل و رئیس آمده است. (راغب، ۱۴۱۲، ص ۳۸۰) در اینجا به معنی ضامن و متعهد است. طبرسی در تفسیر آیه ۷۲ سوره یوسف گفته است: «زعیم و کفیل و ضمین نظیر هم هستند». فقها گفته‌اند: «زعیم به معنای متعهد است اعم از آنکه موضوع تعهد مال باشد یا تن». به عبارت دیگر منظور از زعیم، ضامن به معنی عام کلمه است که هم شامل ضامن مصطلح در فقه و حقوق می‌شود - که فقط از جانب مضمون عنه تعهد مالی می‌کند - و هم شامل کفیل که فقط در برابر تن دیگری متعهد است. غارم نیز اسم فاعل از ریشه غرم و به معنی کسی است که ملتزم به مفاد تعهد خود است. مراد از قاعده الزعیم غارم این است که هر ضامن و متعهدی، به انجام دادن موضوع تعهد خود ملتزم است؛ یعنی اگر مورد تعهد نفس و تن دیگری است، کفیل ملتزم است در زمان و مکانی که تعهد کرده است، تن مکفول عنه را تسلیم کند و در صورتی که موضوع تعهد مال است، مال موضوع ضمان خود را به مضمون له تقدیم کند (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱۷۹/۲).

۳-۲. دلیل قرآنی قاعده

خداوند در قرآن کریم در بیان زندگی حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ و چگونگی مراجعه برادران وی به او و داستان قراردادن ظرف حاکم در وسایل برادر کوچک‌تر آنها و متوقف کردن قافله آنان به بهانه جستن آن می‌فرماید: «قافله برادران یوسف از مأموران حکومت می‌پرسند چه گم کرده‌اید و آنها در جواب پاسخ می‌دهند: «نَفَقْدُ صُوعِ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ؛ ظرف مربوط به ملك را گم کرده‌ایم و يك بار شتر، جایزه کسی است که آن را بیاورد و من خود نسبت به آن ضامن هستم».

این آیه علاوه بر اینکه می‌رساند عقد ضمان از جمله اعمال حقوقی رایج در امت‌های سلف و ادیان قبل از اسلام بوده و مورد امضا و تأیید اسلام قرار گرفته است، ظهور در این دارد که ضامن و

متعهد به مال، ملتزم به انجام دادن تعهد خود است. خبری بودن عبارت این آیه نیز از اعتبار تشریحی آن نمی‌کاهد؛ زیرا هرگاه جمله خبری در مقام انشا به کار رود در صورتی که موجب باشد، ظهور در وجوب و بیان حکم تکلیفی الزامی دارد. (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱۷۹/۲)

۳-۳. موافقین دلالت آیه بر قاعده

برخی از فقها بر دلالت این آیه بر صحت جعاله و ضمان تصریح کرده‌اند. (ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹، ۲۱۴/۲؛ خراسانی، ۱۴۱۷، ۱۲۴/۲؛ حلی، ۱۴۲۰، ۵۵۷/۲؛ جرجانی، ۱۴۰۴، ۱۶۷/۲) ظاهر آیه این است که کسی که در قبال کاری یا شیء متعهد شده است، زعیم محسوب می‌شود و باید آنچه را تعهد کرده به متعهده بپردازد (بجنوردی، ۱۴۱۹، ۹۵/۶) زعیم در آیه به معنای متعهد به پرداخت بار شتر است؛ یعنی کسی که در قبال پرداخت مالی متعهد شده است (حسینی شیرازی، ۱۴۱۳، ص ۱۰۷). به این استظهار اشکالاتی شده است از جمله اینکه اولاً شاید مفاد آیه بیان حضرت یوسف علیه السلام نباشد و قول یکی از اصحاب آن حضرت باشد؛ ثانیاً بر فرض که بیان حضرت یوسف علیه السلام باشد در اینکه بیان ایشان حجت باشد محل بحث است. سوم اینکه بر فرض که حجیت آن پذیرفته شود اینکه دلالت آیه بر عموم است یا خصوص مورد خود محل بحث است.

در پاسخ به سه نکته اشاره می‌شود:

اول اینکه باتوجه به آیه ۷۶ همین سوره که می‌فرماید: «ماکان لیاخذ أخاه» که فاعل آن حضرت یوسف علیه السلام است در این آیه نیز قائل خود حضرت است (حسینی شیرازی، ۱۴۱۳، ص ۱۰۷). دوم اینکه در اصول بحث استصحاب، شرایع سابقه پذیرفته شد در این مورد نیز به حکم استصحاب مطلب قابل استفاده است. سوم: مستفاد از آیه، قاعده کلیه است همان‌طور که عرفاً در سایر موارد جزئی آیات و روایات استفاده عموم می‌شود. (حسینی شیرازی، ۱۴۱۳، ص ۱۰۷).

۳-۴. مخالفین دلالت آیه بر قاعده

این آیه بر ضمان مشروع نزد فقها دلالتی ندارد. به عبارتی دلیل ضمان نزد فقها قرآن نیست بلکه اخبار و اجماع دلیل ضمان محسوب می‌شود. البته آیه بر مشروعیت جعاله دلالت دارد، ولی بر ضمان قبل از اتمام عمل دلالت ندارد. (اردبیلی، بی تا، ص ۴۵۸) این آیه دلالتی بر جواز ضمان جعاله

قبل از اتمام عمل ندارد چون این مطلب که قرآن بیان داشته است یک مطلب صوری و نمایشی بوده است. آقای منادی می‌دانسته است که ظرف در بار کدام یک از برادران هست چون خودش آن را جاسازی کرده بود. بنابراین، امکان ندارد گفته شود که آیه، بر جواز ضمان جعاله قبل از تحقق عمل دلالت دارد (فاضل، ۱۴۲۵، ص ۳۶۱). آیت‌الله فاضل پس از بیان این اشکال، اشکال را وارد ندانسته و این‌گونه پاسخ داده است: «اگر گفته شود ضمان جعاله قبل از تحقق عمل مشروع نشده است در پاسخ گفته می‌شود پس چطور در قرآن به آن اشاره شده است و آن جهت که گفته شد این یک مسئله صوری است در پاسخ گفته می‌شود چون عامل کاملاً نسبت به این قضیه بی‌اطلاع بوده است، پس قضیه کاملاً صوری نیست که نتوان از آن استفاده فقهی کرد. براساس این قرائن، صحت ضمان قبل از عمل از آیه مستفاد است (فاضل، ۱۴۲۵، ص ۳۶۱).

۳-۵. قول مختار

این آیه علاوه بر اینکه می‌رساند عقد ضمان از جمله اعمال حقوقی رایج در امت‌های سلف و ادیان قبل از اسلام بوده و مورد امضا و تأیید اسلام قرار گرفته است، ظهور در این دارد که ضامن و متعهد به مال، ملتزم به انجام دادن تعهد خود است. خبری بودن عبارت این آیه نیز از اعتبار تشریحی آن نمی‌کاهد؛ زیرا هرگاه جمله خبری در مقام انشا به کار رود در صورتی که موجب باشد، ظهور در وجوب و بیان حکم تکلیفی الزامی دارد.

۴. قاعده العقود تابعه للقصود

این قاعده، قاعده‌ای است که اجماع اصحاب، علمای اسلام و حتی عقلای هر عرف و زمانی، مؤید آن است. بنابراین، بحث در استثنائات این قاعده است که بین علما اختلاف است. (مکارم، ۱۴۱۱، ۳۶۹/۲)

۴-۱. تعریف قاعده

برای تبیین این قاعده و معنای تبعیت عقود از قصود، فقها احتمالاتی مطرح کرده‌اند: تبعیت عقود از قصود بدین معناست که عقد بدون قصد محقق نمی‌شود. از این رو فقها در باب شرایط عقود گفته‌اند که عقد غافل و نائم و ناسی و غلط و هازل و سکران، عقد محسوب نمی‌شود. (مراغی، ۱۴۱۷، ۴۷/۲)

تبعیت عقود از قصود بدین معناست که هر عقدی به موجب و قابل، عوض و معوض احتیاج دارد و بعد از حصول این ارکان برای هر عقدی اثر خاص آن بار می شود مثل تملیک و... همچنین این آثار، کیفیات خاصی دارند مانند فوریت و تراخی جواز و لزوم و... بنابراین، عقد در تمام این امور تابع قصد است؛ یعنی این امور بدون قصد محقق نمی شوند. (مراغی، ۱۴۱۷، ۴۹/۲)

آیت الله مکارم معنای سومی نیز ذکر کرده است: آنچه در خارج از حیث نوع و کم و کیف و شرایط عقد در خارج محقق می شود تابع قصد است. بنابراین، اگر نکاح را قصد کرد، نکاح واقع می شود و اگر عاریه را قصد کرد، عاریه محقق می شود و امثال آن. به هر حال تمام این امور تابع قصد است و معنای قاعده این است، اما اعتبار قصد در مقابل هازل و ناسی و... مطلبی دیگر است. به عبارت دیگر، احتیاج عقد به قصد در تحقق یک مطلب است و تبعیت عقد از قصد امری دیگر. (مکارم، ۱۴۱۱، ۳۷۰/۲)

۴-۲. دلیل قرآنی قاعده

برخی از فقها برای اثبات قاعده به آیاتی همچون: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» استناد کرده اند. البته ظاهراً بسیاری از فقها نیز در بیان ارتباط این آیات با این قاعده سکوت کرده اند و متعرض بحث نشده اند. آنان از ادله دیگری برای اثبات این قاعده بهره برده اند.

۴-۳. موافقین دلالت آیه بر قاعده

موسوی قزوینی در این باره نوشته است: «شکی نیست که این قاعده، قاعده ای صحیح است و عقد بدون قصد (معنا و لفظ) از همان اول فاسد است. ایشان سپس دلیل مدعی خود را اصلی دانسته است که اصل اجتهادی استنباط شده از آیات فوق با آن تراحم نمی کند». ایشان اصل اجتهادی را این گونه تقریر کرده است: «عموم حکم فرع بر تحقق موضوع است؛ یعنی تا وقتی موضوع احل یعنی، بیع و موضوع جواز اکل یعنی، تجارت و موضوع وجوب وفا یعنی، عقد محقق نشود حکمی هم وجود ندارد. از آن طرف این موضوعات مذکور بدون قصد محقق نمی شوند» (قزوینی، ۱۴۲۴، ۷۲۱/۲).

صاحب العناوین نیز به دلالت این آیات بر قاعده مذکور اشاره کرده است ایشان معتقد است که بازکردن احکام و آثار شرعی بر عقود و ایقاعات برخلاف اصل است؛ زیرا ایشان اصل اولیه در معاملات

را عدم ترتب آثار بر مسببات از حیث شرع دانسته است. بنابراین، معتقد است در مواردی که شرعاً دلیلی وجود داشته باشد آثار بار می‌شود و الا نه. بنابراین، به نظر ایشان احکام و آثار عقود و ایقاعات برخلاف اصل است و به همین دلیل بازکردن آثار بر عقود نیازمند دلیل است و این دلیل همان ادله عام و خاص عقود است. مانند اوفوا بالعقود و... آنچه در ادله عامه عقود همچون آیه: «اوفوا بالعقود» مورد توجه است لفظ العقود است و شکی نیست که معنای عقد عهد و ربط است و روشن است که عهد و ربط بدون قصد محقق نمی‌شود. به عبارت دیگر آنچه که بدون قصد صورت گیرد از نظر عرف و لغت، عهد و ربط محسوب نمی‌شود. همچنین در آیاتی مثل «تجاره عن تراض و احل الله البيع» لفظ تجارت و بیع تنها عقودی را شامل می‌شوند که با قصد انجام شده‌اند و لفظی که بدون قصد باشد اصلاً نمی‌توان این الفاظ را بر آنها اطلاق نمود (مراغی، ۱۴۱۷، ۵۱/۲). سید محمد حسینی نیز در ایصال الطالب بر دلالت آیه: «اوفوا بالعقود» بر این قاعده این‌گونه بیان کرده است: عقود تابع قصود هستند؛ زیرا معنای آیه: «اوفوا بالعقود» و جوب وفا به عقدی است که ایجاد کرده‌اید و مفروض این است که مشتری عقد بدون قصد ایجاد نمی‌کند (شیرازی، بی تا، ۳۱۴/۲).

۴-۴. مخالفین دلالت آیه بر قاعده

بیشتر فقها از استناد این قاعده به ادله قرآنی اجتناب کرده‌اند. آیت‌الله مکارم شیرازی در قواعد الفقهیه با بیان برخی از مدارکی که فقها برای این قاعده ذکر کرده‌اند آنها را ناصحیح دانسته و در ادامه، عمده مدرک این قاعده را بنای عقلا دانسته است. به عقیده ایشان، قصد در ماهیت عقد خوابیده است و این یعنی، عقد بدون قصد محقق نمی‌شود. بنابراین، جست‌وجوی دلیل برای این قاعده کاری بیهوده است. ایشان این مطلب را این‌گونه بیان می‌کند: «محقق نراقی در عوائدش برای این قاعده به اجماع و اصل (اصل در معاملات فساد است) استناد کرده است که هر دو مدرک مخدوش است؛ زیرا اجماعی که ایشان مدعی آن شده برگرفته از ادله است و مدرکی محسوب می‌شود و اصل نیز در جایی جاری می‌شود که شک وجود داشته باشد و در اینکه عقد، حقیقتی است که از قصد تشکیل شده شکی نیست؛ زیرا عقد، الزام و التزام است و قبول مفاد عقد، بدون قصد متصور نیست» (مکارم، ۱۴۱۱، ۳۷۳/۲).

۴-۵. قول مختار

آنچه از واژه عقود، تجارت و بیع در این آیات استظهار می‌شود این است که این الفاظ در معاملات بدون قصد استعمال نمی‌شوند؛ یعنی قاعده العقود تابعه للقصود از ظاهر این آیات قابل استفاده است. البته با این مبنا که گفته شود معنای قاعده این است که عقد بدون قصد محقق نمی‌شود، ولی اگر معنای قاعده این باشد که در ترتب آثار و شرایط، عقد تابع قصد است چنین استظهاری به کار نمی‌آید و این آیات نمی‌تواند دلیل قاعده باشند. «اللهم الا ان یقال» که در معنای دوم نیز آیات بدین شکل می‌توانند به عنوان دلیل قاعده مطرح شوند و آن اینکه اوفوا بالعقود یعنی، عمل به مقتضای عقد واجب است. از این عبارت فهمیده می‌شود که هر عقدی مقتضا و آثاری دارد و این آثار و مقتضا با اراده و قصد مشخص می‌شوند وگرنه اگر قصدی در کار نباشد آثار و مقتضایی وجود نخواهد داشت که به موجب آیه، مورد امر شارع قرار بگیرد، پس آیه به دلالت التزامی بر قاعده دلالت می‌کند.

در آیه شریفه: «تجاره عن تراض» نیز اکل مالی که حاصل از تجارت عن تراض است جایز دانسته شده است؛ یعنی باید تجارتي حاصل از تراضی باشد و تراضی بدون قصد معنا ندارد؛ یعنی نمی‌شود انسان به یک شیء، قصد و نظر نداشته باشد و به آن تمایل داشته باشد. به عبارت دیگر در کلمه تراضی، قصد خوابیده است و این خود یعنی اینکه عقود، تابع قصد هستند. آیه: «احل الله البیع» نیز تصرف در ماحصل بیوعی را حلال دانسته است که به دلیل دیگری، بیوع بدون قصد مثل بیع هازل و... را شامل نمی‌شود.

۵. قاعده احسان

۵-۱. تعریف قاعده

مفاد این قاعده این است که اگر کسی به نیت احسان و نیکی به دیگری به وی خسارتی وارد کرد در قبال عملش مسئولیتی برعهده او نمی‌آید؛ یعنی هرگاه عملی از کسی سر بزند که موجب زیان به دیگری شود و فاعل آن عمل، قصد نیکوکاری داشته باشد، مسئولیتی برعهده فاعل نیست و او را نمی‌توان مؤاخذه کرد. بنابراین، اگر عمل واردآورنده زیان با قصد احسان همراه باشد، ضمان و

مسئولیت از او برداشته می‌شود و زیان دیده نمی‌تواند علیه او اقامه دعوی کند. برای نمونه هرگاه شخصی گوسفند فرد دیگری را سرگردان در بیابان مشاهده کند که به علت گرسنگی در معرض تلف است و آن را برای علف دادن ببرد و اقدامش به طور اتفاقی موجب تلف حیوان شود و با اینکه به علت دیگری حیوان تلف شود- مثل آنکه سقف فرود آید و حیوان در زیر آوار بماند و تلف شود- به موجب این آیه، اقدام‌کننده ضامن نیست؛ زیرا قصد خدمت و احسان به صاحب گوسفند داشته است درحالی که اگر همین فرد قصد احسان نداشت از زمره غاصبان و در نتیجه، ضامن گوسفند شناخته می‌شد.

۲-۵. دلیل قرآنی قاعده

خداوند در آیه ۹۱ سوره توبه می‌فرماید: «لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ، إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ بر ناتوانان و بر بیماران و بر آنان که توان مالی در ارفاق ندارند حرجی نیست آن‌گاه که برای خدا و رسول او نیکو بیندیشند بر افراد نیکوکار هیچ سبیلی نیست و خداوند آمرزنده مهربان است». آیه فوق در جریان جنگ تبوک نازل شده است. هنگامی که رسول خدا مسلمانان را برای جنگ تبوک دعوت کردند، افرادی که توان جسمی یا مالی داشتند به هر صورت به جبهه کمک کردند، ولی برخی از مسلمانان نه توان جسمی داشتند تا در جبهه شرکت کنند و نه توان مالی. برخی از آنان حتی از داشتن پانیز محروم بودند. سه نفر از این مسلمانان بی چیز و ناتوان به نام‌های معقل و سوبه و نعمان درحالی که می‌گریستند به حضور رسول الله رسیدند و مشکل خود را مطرح کردند. آیه فوق به همین مناسبت نازل شد (طبرسی، ۱۳۷۲، ۹۱/۵).

۳-۵. موافقین دلالت بر آیه

براساس ظاهر این آیه، برای افرادی که به علت ناتوانی جسمی نمی‌توانند در جبهه شرکت کنند و یا به دلیل ناتوانی مالی قادر به کمک مالی نیستند، هیچ‌گونه عقاب اخروی وجود ندارد و اینان در قیامت مؤاخذه نمی‌شوند. ظاهر آیه همین است و به موضوع ضمان و مسئولیت در زندگی روزمره

ربطی ندارد، اما بیشتر آیات قرآن از همین قبیل است و اگرچه در موارد خاصی نازل شده و به اصطلاح شأن نزول ویژه‌ای دارد، فقهای اسلامی نسبت به موارد خارج از آن مورد نیز به عموم آیه تمسک کرده‌اند. به همین دلیل از نظر روش اجتهادی، فقیه هیچ‌گاه نباید دقت خود را فقط بر مورد نزول آیه متمرکز کند بلکه به آنچه مفاد ظاهر آیه از نظر عموم و اطلاق بر آن دلالت دارد نیز می‌توان تمسک کرد. البته بدیهی است که نباید به گونه‌ای آیه را تفسیر کرد که به تمامی از مورد نزول بیرون باشد و آن مورد را شامل نشود؛ زیرا این‌گونه تفسیر، غیرموجه و فاقد اعتبار است. (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۲/۲۹۵)

نحوه استظهار از این آیه بدین شکل است که سبیل، نکره واقع در سیاق نفی است و نکره در سیاق نفی، مفید عموم است و کلمه علی دلالت بر ضرر دارد و کلمه المحسنون، جمع محلی به ال است که مفید عموم استغراقی است. سبیل در لغت به معنای شتم، حرج، راه و حجت آمده است و هدف از آن در آیه حرج، حجت، راه به مؤاخذه، عقاب و ضمان است. بدین ترتیب معنای آیه این می‌شود: «هرچه مصداق سبیل (مؤاخذه، عقاب و ضمان) از همه محسنین منتفی است» (علیدوست، ۱۳۸۷، ص ۱۲). برخی نیز قریب به این مضمون آیه را اینچنین معنا کرده‌اند: «هر راهی که موجب ضرر به فردی از افراد محسن گردد از آن نفی شده است» (مراغی، ۱۴۱۷، ۲/۴۷۴؛ فاضل، ۱۳۸۳، ص ۲۸۲).

۴-۵. مخالفین دلالت آیه بر قاعده

استاد علیدوست از جمله فقهای است که معتقد است آیه مزبور دلالتی بر این قاعده ندارد و نمی‌توان قاعده احسان را از آیه استنتاج کرد. ایشان دو اشکال به استنتاج قاعده احسان از آیه وارد کرده است. اشکال ایشان این است که آیه شریفه در صورتی مفید این قاعده است که عموم نفی از آن فهمیده شود نه نفی عموم حال اینکه آیه در مقام نفی عموم است و این بدین معناست که هیچ سبیلی بر همه محسنین نیست؛ یعنی اگر گفته شود برخی از محسنین بر آنها سبیل است این جمله با معنای نفی عموم آیه منافاتی ندارد. بنابراین، به درد قاعده که در مقام بیان نفی عموم است نمی‌خورد.

اشکال دوم این است که باتوجه به شأن نزول و مورد آیه، این آیه هیچ ارتباطی با ضمان و مسئولیت مدنی ندارد. ایشان اشکالات وارده را این‌گونه بیان کرده است: «اشکال اول، مفاد آیه مورد بحث، نفی عموم است نه عموم نفی. اشکال دوم، مراجعه به شأن نزول و آیاتی که قبل از آیه مورد بحث و بعد از آن قرار گرفته است، می‌رساند که مفاد آیه بیان عدم عقاب و مؤاخذه کسانی است که با وجود علاقه‌ای که به شرکت در جنگ یا کمک به رزمندگان اسلام دارند به دلیل ضعف جسمی و مالی، قادر به چنین کاری نیستند و به موضوع ضمان و مسئولیت در زندگی روزمره یا نفی آن؛ (یعنی مفاد قاعده احسان) ربطی ندارد» (علیدوست، ۱۳۸۷، ص ۱۲). گویا مرحوم مراغی متوجه اشکال اول استاد علیدوست بوده است ایشان عموم نفی را از آیه به دلیل تبادل مستند کرده است و معتقد است عموم نفی متبادر از آیه است نه نفی عموم (مراغی، ۱۴۱۷، ۴۷۴/۲).

اشکال دوم استاد علیدوست نیز این‌گونه پاسخ داده شده است: «بیشتر آیات قرآن مجید از همین قبیل است و اگرچه در موارد خاصی نازل شده است و به اصطلاح، شأن نزول ویژه‌ای دارد. فقهای اسلامی نسبت به موارد خارج از آن مورد نیز به عموم آیه تمسک کرده‌اند. به همین دلیل از نظر روش اجتهادی، فقیه هیچ‌گاه نباید دقت خود را فقط بر مورد نزول آیه متمرکز کند بلکه به آنچه مفاد ظاهر آیه از نظر عموم و اطلاق بر آن دلالت دارد نیز می‌توان تمسک کرد. البته بدیهی است که نباید به گونه‌ای آیه را تفسیر کرد که به تمامی از مورد نزول بیرون باشد و آن مورد را شامل نشود؛ زیرا این‌گونه تفسیر، غیرموجه و فاقد اعتبار است» (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۲۹۵/۲، مراغی، ۱۴۱۷، ۴۷۴/۲؛ بجنوردی، ۱۴۱۹، ۱۰/۴؛ ایروانی، ۱۴۲۶، ۳۲/۱).

۵-۵. قول مختار

به نظر می‌رسد حق با قول مشهور فقها در استناد به این آیه باشد؛ زیرا اشکالاتی که استاد علیدوست وارد دانسته است از این حیث مجاب است که باتوجه به عمومیت محسنین (جمع محلی به ال) و سیل (نکره در سیاق نفی) آنچه متبادر است عموم نفی است نه نفی عموم. همچنین اشکال دوم استاد نیز مجاب است؛ زیرا عمومی که از آیه فهمیده می‌شود مورد آیه را شامل می‌شود و به همین دلیل اشکالی در عمومیت آیه نیست. مورد آیه در رابطه با کسانی است که به علت مشکلات

مالی یا جسمی توان همراهی با رسول الله در جنگ را نداشتند به همین دلیل با گریه و ناراحتی خدمت رسول الله رسیدند و این آیه در مورد آنها نازل شد. عموم آیه یعنی، نفی هرگونه ضمان و مسئولیت از محسنین شامل اینان نیز می‌شود؛ زیرا شرکت نکردن در جنگ و جهاد، مسئولیتی مدنی به همراه دارد و افراد جامعه برای شرکت نکردن در جنگی که مضر به منافع اجتماعشان هست باید پاسخگو باشند. بنابراین، عموم آیه مورد را شامل می‌شود، پس استفاده عموم از آیه و استفاده قاعده احسان از آیه بلاشکال است.

۶. قاعده تسلط

۱-۶. تعریف قاعده

قاعده تسلط از مشهورترین قواعد فقهی است و به علت کاربرد وسیع اقتصادی و اجتماعی از دیرباز از اساسی‌ترین قاعده‌های فقه اسلام بوده است. این قاعده تثبیت‌کننده ارکان مالکیت است و به علت جایگاه خاص اموال و مالکیت در زندگی روزمره بشر، اهمیت و برجستگی خاصی در بین سایر موضوعات دارد. اهمیت اموال و مالکیت در مکاتب الهی و حتی نظام‌های غیر الهی، اصلی اساسی و مسلم برای تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی افراد جامعه است به طوری که به موجب حدیث نبوی: «حرمة مال المسلم کحرمة دمه؛ مال مسلمان مانند خونسش محترم شمرده شده است». همچنین برپایه حدیث: «لا یحلّ لامرئ مال اخیه الا عن طیب نفسه؛ تصرف در مال غیر جز از طریق جلب رضایت مالک ممنوع شده است».

اهمیت مورد توجه قاعده تسلط که عامل استقرار و قوام مالکیت است، باعث شده تا مکاتب جدید حقوقی نیز بدون استثنا و به شدت تحت تأثیر آن قرار گیرند به طوری که قسمت اعظم و عمده مجموعه مقرراتی که برای تنظیم امور اقتصادی و تعیین حدود و روابط اقتصادی افراد جامعه در نظام‌های قانون‌گذاری جدید تدوین می‌شود مایه اصلی خود را از این قاعده و فروع و شقوق مختلف آن می‌گیرد. (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱۱۲/۲) مراد از سلطنت در این قاعده، تسلط مالک بر مالش به نحوی است که هرگونه تصرفی می‌تواند در آن انجام دهد و هیچ‌گونه مانعی از تصرفات

محلله او وجود ندارد، پس هر کجا در جواز تصرف و تسلط بر اموالش شک کرد به این قاعده تمسک می‌کند و جواز برایش اثبات می‌شود (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۱۳۶).

۲-۶. دلیل قرآنی قاعده

برخی از علما به آیاتی همچون آیه ۲۷۹ سوره بقره، برای استدلال قاعده تسلط استناد کرده‌اند: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسَ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظَلَّمُونَ؛ اگر (چنین) نمی‌کنید، بدانید خدا و رسولش با شما پیکار خواهند کرد و اگر توبه کنید سرمایه‌های شما از آن شماست [اصل سرمایه، بدون سود] نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم وارد می‌شود». بیان استدلال به این ترتیب است که مطابق بند آخر آیه: «فلكم رؤوس أموالكم لا تظلمون ولا تظلمون» مالکان از جهت تصرف در سرمایه‌های خویش آزادند مگر اینکه به ستم یا قبول ستم بیانجامد.

- بر قاعده تسلط این آیه نیز دلالت دارد: آیه ۷ سوره حدید: «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ؛ به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شما را نماینده (خود) در آن قرار داده است، انفاق کنید؛ (زیرا) کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند اجر بزرگی دارند».

برخی از فقها نیز برای اثبات این قاعده به آیات دیگری مانند «تجاره عن تراض» اشاره کرده‌اند. «یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل إلا أن تكون تجاره عن تراض منکم؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اموال یکدیگر را به ناحق نخورید مگر آنکه تجارته باشد که هر دو بدان رضایت داده باشید» (نساء: ۲۹).

۳-۶. موافقین دلالت آیه بر قاعده

برخی از علما نسبت به دلالت آیه ۷ سوره حدید بر قاعده تسلط معتقدند: «باتوجه به اطلاق استخلاف و عدم تقید آیه به حوزه‌های خاص می‌توان آزادی مالکان را در انواع تصرف در اموال خویش به مفاد آن نسبت داد». (علیدوست، ۱۳۸۹؛ محقق داماد، ۱۴۰۶، ص ۱۱۴) آیه: «تجاره عن تراض» دلالت بر عدم جواز تصرف در اموال دیگران بدون رضایت آنها دارد. بنابر فهم از آیه، مردم

حق تصرف در اموال یکدیگر را مگر با رضایت طرفین ندارند و این یعنی اینکه هر کسی بر مال خودش مسلط است (ایروانی، ۱۴۲۶، ۹۸/۲؛ شیرازی، ۱۴۱۳، ۱۳۵ ص؛ مکارم، ۱۴۱۱، ۲۰/۲).

۴-۶. مخالفین دلالت آیه بر قاعده

بیشتر فقها برای این قاعده به آیات قرآنی فوق توجهی نداشته‌اند و با روایت: «الناس مسلطون علی اموالهم»، سیره عقلا و... این قاعده را اثبات می‌کنند. (مصطفوی، ۱۴۲۱، ص ۱۳۷)

۵-۶. قول مختار

به نظر می‌رسد مجموع آیاتی که مبین مالکیت انسان هستند (یس: ۷۱، بقره: ۷۹، معارج: ۲۴، انعام: ۱۵۲ و اسراء: ۳۴) و آیاتی که مبین مالکیت استخلافی و نیابتی انسان هستند همچون (حدید: ۷) بر مالکیت انسان بر اموالش در محدوده اذن شارع مقدس و محدوده احکام شرعی دلالت دارند و این همان مفاد قاعده تسلط است.

۷. نتیجه‌گیری

قواعد فقهی به عنوان قوانین کلی مورد استفاده در جزئیات و فروعات هستند. اگرچه به نظر می‌رسد که مبنای روایی دارند و از منابع اربعه روایی استخراج شده‌اند، ولی بررسی‌های انجام شده بیانگر این است که قواعد فقهی مذکور، همگی از مبانی قرآنی معتبری برخوردار هستند که مورد توجه فقها نیز واقع شده است.

فهرست منابع

- * قرآن کریم (۱۳۸۸). مترجم: آیت الله مکارم شیرازی. بیروت: مرکز طبع و نشر قرآن.
- ۱. ابن شهرآشوب، محمد بن علی (۱۳۶۹). متشابه القرآن و مختلفه. قم: نشر بیدار.
- ۲. اردبیلی، احمد بن محمد (بی تا). زبده البیان فی احکام القرآن. تهران: المکتبه الجعفریه لاهیات الآثار الجعفریه.
- ۳. ایروانی، باقر (۱۴۲۶). دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه. قم: دار الفقه للطباعه و النشر.
- ۴. بجنوردی، سید حسن بن آقابزرگ موسوی (۱۴۱۹). القواعد الفقهیه. قم: نشر الهادی.
- ۵. تربتی شهابی خراسانی، محمود بن عبدالسلام (۱۴۱۷). ادوار فقه. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- ۶. حسینی جرجانی، سید امیر ابوالفتح (۱۴۰۴). تفسیر شاهی. تهران: انتشارات نوید.
- ۷. حسینی شیرازی، سید محمد (۱۴۱۳). الفقه، القواعد الفقهیه. بیروت: مؤسسه امام رضا علیه السلام.
- ۸. حسینی شیرازی، سید محمد (بی تا). ایصال الطالب الی المکاسب. تهران: منشورات اعلمی.

۹. حسینی مراغی، سید میرعبدالفتاح بن علی (۱۴۱۷). العناوین الفقہیہ. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۰. خوبی، سید ابوالقاسم موسوی (بی تا). مصباح الفقاهه (المکاسب). قم: مطبعه سید الشہدا.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات ناصرخسرو.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیہ. تهران: المکتبه المرتضویہ لاحیاء الآثار الجعفریہ.
۱۳. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (۱۴۲۰). تحریر الأحکام الشرعیہ علی مذهب الإمامیہ. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۴. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۷). قرآن کریم وقاعدہ احسان. نشریہ فقه و حقوق. شماره ۱۷، صص ۷-۳۳.
۱۵. علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۸۹). بررسی قاعدہ تسلط و گستره آن. نشریہ حقوق اسلامی (فقه و حقوق)، شماره ۲۴، صص ۷-۲۶.
۱۶. مصطفوی، سید محمدکاظم (۱۴۲۱). مائتہ قاعدہ فقہیہ. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۱۱). القواعد الفقہیہ. قم: مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام.
۱۸. موحدی لنکرانی، محمدفاضل (۱۳۸۳). القواعد الفقہیہ. قم: مرکز فقه ائمه اطهار علیہم السلام.
۱۹. موحدی لنکرانی، محمدفاضل (۱۴۲۵). تفصیل الشریعہ - المضاربه، الشركه، المزارعه، المساقاه، الدین و... . قم: مرکز فقه ائمه اطهار علیہم السلام.
۲۰. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۴۲۱). کتاب البیع. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۱. موسوی قزوینی، سیدعلی (۱۴۲۴). بینایح الأحکام فی معرفه الحلال و الحرام. محقق: علوی قزوینی، سیدعلی.. و جزمئی قزوینی، سید عبدالرحیم. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۲۲. یزدی (محقق داماد)، سید مصطفی (۱۴۰۶). قواعد فقه. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.